



«انقلاب دوم»: تسخیر سفارت آمریکا

پروین اشرفی

سفارت، فقط چند گاز اشک‌آور برای متفرق ساختن آنان شلیک شد، که تاثیری در پیش‌رفت حرکت آن‌ها نداشت. آن‌ها همگی بازوبند مخصوصی بر دست داشتند و عکسی از خمینی نیز بر سینه‌شان نصب شده بود. پس از اشغال سفارت، کمیته‌های بررسی اسناد، علمیات، خدمات و اطلاعات به سرعت تشکیل شدند. در فاصله‌ای کوتاه از تسخیر سفارت آمریکا، خمینی این اقدام را «انقلاب دوم» نامید. و پس از آن، حجج الاسلام معادی‌خواه، هاشمی‌نژاد و امام جمعه‌ی اصفهان آیت‌الله طاهری در محل سفارت و در جمع دانش‌جویان حضور یافتند. سیداحمد خمینی هم با حضور خود در جمع تسخیرکنندگان سفارت، ضمن یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، تاکید کرد که «این کار تضعیف دولت نیست، زیرا تمام ملت یک‌پارچه این عمل را تایید می‌کنند». اما به رغم این مصاحبه، بروز این واقعه و سیر رویدادهای متعاقب آن، استعفای دولت موقت بازرگان را - که از سوی خمینی بلافاصله پذیرفته شد - به دنبال داشت. با استعفای دولت بازرگان، شورای انقلاب اداره‌ی امور کشور را به طور موقت به دست گرفت. پس از چند روز، بنی‌صدر، کفیل وزارت امور خارجه، از سمت خود کناره گرفت و قطب‌زاده به جای او منصوب شد. در این فاصله، دسته‌های مردم «پیرو خط امام» هر روز سازمان یافته‌تر از روز پیش به سوی سفارت آمریکا راه‌پیمایی کرده و با شعار «مرگ بر سه مفسدین، کارتر و سادات و بگین»، پرچم آمریکا را به آتش می‌کشیدند. هر روز اعلامیه‌های متعددی در پشتیبانی از این حرکت صادر می‌گردید. اعلامیه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، با ادعای این که «این فریاد خروشان ضد امپریالیستی خلق مستضعف ایران» است، در رده‌ی اول اعلامیه‌های تایید‌آمیز قرار داشت. حزب جمهوری اسلامی از قافله عقب‌نمانده و بلافاصله با صدور اطلاعیه‌ای، این ماجرا را «موج برخاسته از متن اُمت ما، که حضور انقلابی خود را علیه منافع امپریالیسم در هر صحنه ابراز می‌دارد»، قلمداد کرد. مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در اطلاعیه‌ی شماره‌ی ۴۸ خود، ضمن «تبریک مکتبی به دانش‌جویان مسلمان پیرو مشی امام، عمل قاطع آنان را انعکاس خواست‌های به حق مردم مسلمان ایران» دانست. جنبش مسلمانان مبارز هم با اطلاعیه‌ی خود مبنی بر این که اشغال سفارت «نشانه‌ی اعتراض و نفرت عمیق مردم ایران از اعمال جنایت‌کارانه‌ی امپریالیسم آمریکا» است، بر این باد «ضد امپریالیستی» دمید.

اشغال سفارت آمریکا، در واقع ماجرای نبود که فقط به دست یک گروه چهارصد نفره از دانش‌جویان «ضد امپریالیست» و با بالا رفتن از دیوار سفارت آمریکا، خلق‌الساعه و بدون برنامه‌ریزی قبلی و توافق با مقامات حکومت اسلامی، رخ داده باشد. به گواهی اسناد موجود، سازمان‌دهی این اقدام از مدت‌ها پیش و توسط خود مقامات حکومتی صورت گرفته

در سیزدهم آبان ۱۳۵۸، یعنی درست نُه ماه پس از انقلابی که به عصر وفادارترین مَهره‌ی آمریکا در منطقه پایان داد، واقعه‌ای هدف‌مند در ایران رخ داد که نه فقط یکی از خبرسازترین ماجراهای مربوط به دوران اولیه‌ی پس از انقلاب شد، بلکه سوار بر زخم التیام نیافته‌ی دیرینه‌ای گردید که مردم ایران سال‌ها پس از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ هنوز بر پیکر خود داشتند. احساسات ضد امپریالیستی ناشی از این زخم، مستمسکی برای آن واقعه و پیامدهای ناشی از آن گردید و فرصت طلایی‌ای به دست رژیم اسلامی داد، که ضمن تحکیم بخشیدن بیش‌تر به پایه‌های حکومت تازه پا گرفته‌اش، به توسعه و گسترش جریانات به غایت راست و عقب‌گرا و ارتجاعی و هم‌چنین به تصفیه حساب با گرایش چپ و کمونیست و سایر مخالفان خود بپردازد.

مساله‌ی اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری کارکنان آن در روز سیزدهم آبان ۱۳۵۸ - برابر با چهارم نوامبر ۱۹۷۹ - را نمی‌توان بدون شرح چگونگی این امر و جایگاه و پیامدهای سیاسی آن بررسی کرد. و نیز نقشی را که بسیاری از جریانات سیاسی آن دوران در رابطه با این واقعه بازی کردند، نادیده گرفت. ماجرای اشغال سفارت آمریکا، امروز پس از گذشت سی سال از این واقعه، هنوز هم به مثابه حساب پس‌انداز رژیم به هنگام کم آوردن، مورد بهره‌برداری سیاسی قرار می‌گیرد. هنوز هم بسیاری از احزاب و سازمان‌ها و افراد و شخصیت‌های سیاسی‌ای، که در پشت پست مساله‌ی اشغال سفارت آمریکا به صف شدند، در کمال بی‌شرمی خود را به کوچ‌هی علی‌چپ می‌زنند و به روی «مبارک» نمی‌آورند، که تا چه حد این واقعه و هم‌کاری آنان با رژیم در این زمینه، در تثبیت و تحکیم آن نقش داشته است. آنانی که تا دیروز لب به سکوت داشتند و امروز به خاطر اختلاف منافع خود با قدرت حاکمه، لب به «افشاگری» گشوده‌اند نیز هنوز می‌کوشند به نوعی این عمل را توجیه نمایند و تا آن جایی که در قدرت‌شان می‌گنجد، از رو نمودن بسیاری از مسایل در این مورد خودداری کنند.

در صبح روز سیزدهم آبان ۱۳۵۸، گروهی از دانش‌جویان دانش‌گاه‌ها - که متعاقباً خود را «پیرو خط امام» معرفی کردند - به بهانه‌ی ورود شاه به آمریکا و در اعتراض به آن، به سفارت این کشور در تهران حمله کردند و آن را به اشغال خود درآوردند و ۶۶ تن از کارکنان سفارت را به گروگان گرفتند.

کمیته‌ی مرکزی تسخیر سفارت آمریکا، شامل افرادی چون: عباس عبدی، معصومه ابتکار، رحیم باطنی، سعید حجاریان، رضا سیف‌اللهی، محسن میردامادی، ابراهیم اصغرزاده و حبیب‌الله بی‌طرف بود.

این دانش‌جویان به نحوی سازمان یافته به تسخیر سفارت آمریکا دست زدند و با مقاومت چندانی هم در این امر روبرو نشدند. از طرف محافظین



از سوی نهادها و شخصیت‌های جمهوری اسلامی حمایت می‌شدند، باقی ماندند. این‌ها نیز طی مذاکراتی که بین آمریکا و ایران در الجزایر صورت گرفت، در بیستم ژانویه ۱۹۸۱ آزاد شدند.

باید توجه داشت، که این واقعه هر چند به دست تعدادی از دانش‌جویان «پیرو خط امام» شروع شد، ولی پس از مدت کوتاهی از کنترل آن‌ها خارج گشت و مستقیماً در دست مقامات رژیم قرار گرفت و به یکی از محورهای سیاست خارجی حکومت اسلامی طی آن دوره تبدیل شد. همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، پذیرش شاه به آمریکا بهانه‌ای بیش نبود؛ چرا که نه ماه پس از مرگ شاه، هنوز هم ماجرای گروگان‌گیری ادامه داشت و گروگان‌های آمریکایی هم‌چنان در اسارت جمهوری اسلامی بودند. حوادث بعدی با روشنی بیش‌تری نشان دادند، که چه اهدافی پشت این هیاهوی پوچ «ضد امپریالیستی» خوابیده بود.

مهم‌ترین و اولیه‌ترین دلیل این واقعه را باید در اوضاع و شرایطی جست‌وجو کرد، که در یک سال اول پس از انقلاب ۵۷ در ایران در جریان بود. انقلابی که جریان اسلامی به رهبری خمینی و با کمک آمریکا و سایر دولت‌های غربی بر تعمیق و پیش‌رفت آن دهنه زدند. هنگامی که کمک‌های ۴۸ هزار مستشار آمریکایی در ایران به رژیم شاه

خاصیت خود را از دست داده بود و زمانی که آمریکا و متحدانش از حکومت شاه ناامید شدند و وی را یارای کنترل طبقه‌ی کارگر و مردم به پاخاسته‌ی ایران ندیدند، تمام کوشش خود را به کار بردند تا انقلاب مردم ایران برای آزادی و برابری، عدالت اجتماعی و یک زندگی انسانی، را از پیش‌رفت باز دارند. لذا، به دنبال سیاست «کمربند سبز» اسلامی، زیر بال و پر جریان اسلامی مخالف شاه را گرفتند و زمینه را برای حکومت آن فراهم ساخت. این، همان سیاستی بود که در منطقه از سوی آمریکا در حال اجرا بود. به همین دلیل نیز آن‌ها، مجاهدین افغان را به همه‌گونه تجهیزات مسلح ساختند، تا به کمک این «کمربند سبز» از سویی با رقیب خود - شوروی - به راحتی مقابله کنند و از سوی دیگر از به پاخیزی مردم به ستوه آمده جلو گیرند و از نقش بالنده‌ی نیروهای کمونیست و رادیکال در سازمان‌دهی این به پاخیزی‌ها بکاهند.

جمهوری اسلامی حداکثر استفاده را از این سیاست به سود تحکیم و تثبیت موقعیت خود و به ضرر آمریکا به کار برد. حکومت تازه به قدرت رسیده‌ی اسلامی، که می‌بایست انقلاب را سرکوب می‌کرد، امکانی بهتر از این نداشت که به نام انقلاب و دشمنی با آمریکا، به سرکوب انقلاب پردازد. به ویژه که این امر، دشمنی با آمریکا، بسیاری از جریانات ضد امپریالیستی آن دوره - که با نام چپ فعالیت می‌کردند - و نیز حامیان شوروی چون حزب توده را خلع سلاح می‌کرد و به دفاع از سیاست‌های جمهوری اسلامی می‌کشاند. ماجرای اشغال سفارت آمریکا، از این رو، ابزاری مناسب و موثر برای پیش‌برد این سیاست بود.

تلاش‌های کشورهای ظاهراً بی طرف برای آزادی گروگان‌ها و خاتمه دادن به غائله‌ی تسخیر سفارت آمریکا، تا زمانی که این اقدام خاصیت‌های سیاسی خود را از دست نداده بود و هم‌چنان در خدمت هدف فوق قرار

بود. بنا بر اطلاعیه‌ی وزارت امورخارجه‌ی جمهوری اسلامی، که در «ویژه‌نامه‌ی شیطان بزرگ» در خبرگزاری پارس به ثبت رسیده است، «در تاریخ بیست و نهم مهر ماه، کاردار سفارت آمریکا در تهران طی ملاقاتی با جناب آقای نخست وزیر و با حضور وزیر امور خارجه ایران، اطلاع داد که شاه به بیماری سرطان پیش‌رفته‌ای مبتلا است و اطبا معالج وی توصیه کرده‌اند، که برای معالجه به آمریکا برود.» بنابراین، حتا وزارت امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی هم دو هفته پیش از اشغال سفارت آمریکا، اطلاع داشت که قرار است شاه به آمریکا برود. دو هفته‌ای که فرصت کافی به دست سازمان‌دهندگان اشغال سفارت آمریکا داد، تا آن چه را که از مدت‌ها پیش برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند، جامه‌ی عمل پوشانند. این را هم در باید نظر داشته باشیم، که درست «بیست و چهار ساعت بعد، دولت آمریکا رسماً ورود شاه را به مقامات ایران اطلاع داد.» (همان جا) پُر واضح است، که ورود شاه به آمریکا به بهانه‌ای تبدیل شده بود برای چانه‌زنی حکومت جمهوری اسلامی با دولت آمریکا. ابتدا «وزارت امور خارجه‌ی ایران از دولت آمریکا خواست به دو نفر از پزشکان متخصص ایرانی که اجازه‌ی طبابت در آمریکا را نیز دارند، اجازه داده شود که شاه مخلوع را معاینه نمایند... از این رو، وزارت امور خارجه مراتب

عدم رضایت و اعتراض خود را نسبت به اجازه‌ی ورود شاه به آمریکا و عدم اجازه‌ی معاینه‌ی وی از طرف پزشکان ایرانی طی دو یادداشت شدیدالحن در تاریخ‌های هشتم و دوازدهم آبان ماه به سفارت آمریکا در تهران ابلاغ کرد...»، که سرانجام «جوابی که دادند، این بود که پزشکان ایرانی فقط می‌توانند پرونده‌ی طبی شاه مخلوع را مطالعه کنند و این پرونده را در اختیار دو نفر پزشک ایرانی قرار دادند.» (همان جا) سیر وقایع نشان داد، که حتا



اگر چانه‌زنی مقامات جمهوری اسلامی با آمریکا بر سر این که «اگر شاه واقعا بیمار است، می‌تواند به کشورهای اروپایی که موسسات طبی آن‌ها به همان اندازه‌ی آمریکا مجهز هستند، برود. چرا می‌خواهید او را به آمریکا ببرید» (همان جا)، نتیجه می‌داد و شاه به یکی از کشورهای اروپایی برای معالجه فرستاده می‌شد، و یا اگر شاه تحت مراقبت پزشکان ایرانی منتخب جمهوری اسلامی قرار می‌گرفت، باز هم احتمال اجرای نقشه‌ی سفارت‌گیری بر طبق همان طرحی که از قبل ریخته شده بود، هم‌چنان وجود می‌داشت. و در این صورت، بهانه‌ی دیگری مطرح می‌شد، تا جمهوری اسلامی بر موج «ضد امپریالیستی» در جامعه سوار شود. چرا که مذاکره برای آزادی دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده‌ی آمریکایی، ابزار مناسب و موثری برای بده بستن و معامله‌ی جمهوری اسلامی با آمریکا بود. و جمهوری اسلامی، در آن شرایط، به چنین ابزار مناسب و موثری برای معامله با آمریکا احتیاج داشت.

پس از یک هفته از آغاز مذاکرات جمهوری اسلامی و دولت آمریکا، سه گروگان آمریکایی (یک منشی زن و دو تفنگ‌دار) در نوزدهم آبان آزاد شدند و سپس در بیستم آبان، ده تن دیگر هم آزاد گشتند. سایر دیپلمات‌ها و کارکنان سفارت به مدت ۴۴ روز به عنوان گروگان در اختیار گروه دانش‌جویان «پیرو خط امام»، که به طور رسمی و علنی

بود. امری که به مثابه یکی از نمودهای لاینحل نظام سرمایه‌داری، پس از به حکومت رسیدن جریان مذهبی نیز هم‌چنان لاینحل باقی ماند. متأسفانه اکثریت نیروهای چپ و انقلابی در طول دوران اولیه انقلاب، و در فقدان روشن‌بینی سیاسی و طبقاتی، تحت تأثیر آتمسفری قرار گرفته بودند که دار و دسته‌ی خمینی به آن دامن می‌زد. حرکت از موضع صرفاً «ضد امپریالیستی» و تحلیل نادرست از جایگاه حکومت اسلامی، آن‌ها را به دفاع از این حکومت واداشت. آن‌ها حکومت را «ضد امپریالیست» می‌پنداشتند و خمینی و دار و دسته‌اش را شریک آزادی‌خواهی و برابری طلبی خود می‌دیدند. هنگامی که سفارت آمریکا به اشغال دانش‌جویان «پیرو خط امام» در آمد، اکثر این‌گونه جریان‌ها با شعار «دانش‌جوی خط امام، افشا کن، افشا کن»، حرکت آن‌ها را مترقی و «ضد امپریالیستی» قلمداد کردند و با توقف مبارزه علیه رژیم اسلامی، امری که یکی از عمده‌ترین اهداف حکومت نوپای جمهوری اسلامی و دار و دسته‌های طرف‌دار آن بود، عملاً توده‌ی مردم را به بی‌راهه کشاندند. جمهوری اسلامی با بسیج اوباشان در تشکیل «دانش‌جویان پیرو خط امام»، در پی آن بود تا پای خود را دانش‌گاه‌های ایران محکم‌تر کند و شدیدتر به مقابله با تشکلهای انقلابی بپردازد. این دانش‌جویان در حقیقت بازوی نظامی و فشار رژیم در داخل دانش‌گاه‌ها بودند. کسانی

بودند، که دانش‌جویان معترض و مترقی را شناسایی می‌کردند و به مسلخ رژیم می‌فرستادند. آن‌ها با اشغال سفارت آمریکا، قادر گشتند خود را به مثابه جریانی مطرح در دانش‌گاه‌ها جا بیاورند. عبدالکریم سروش، عباس عبدی، حشمت‌الله طبرزدی، آغاچری و بسیاری از شخصیت‌هایی که امروز به عنوان اصلاح‌طلب مطرح هستند، از جمله دانش‌جویان «پیرو خط امام» بودند، که در ماجرای سفارت‌گیری و سپس استفاده از

آن برای سرکوب مردم، نقش چشم‌گیری ایفا کردند. در این میان، حزب توده چون همیشه و با رسالت طرف‌داری از رژیم اسلامی و تحکیم موقعیت آن، گوی سبقت را از همه ربود و برای خدمت به حکومت «ضد امپریالیستی» جمهوری اسلامی، به یکی از بازوهای اجرایی رژیم در سرکوب آزادی‌خواهان و انقلابیون تبدیل شد.

اما بر خلاف تبلیغات فراوانی که در مورد سمت و سوی ضد امپریالیستی این حرکت صورت گرفته بود، واقعه‌ی اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری ربطی به مبارزه علیه امپریالیسم نداشت و سردم‌داران آن نیز مبارزان راه ضد امپریالیستی نبودند. افرادی چون عباس عبدی نه ضد امپریالیست بودند و نه حتا ضد حکومت شاه. این افراد به قشری از روشن‌فکران آن دوران تعلق داشتند، که منتظر دست کشیدن حکومت آمریکا از پشتیبانی از رژیم شاه و ایجاد دموکراسی در ایران به همت آن‌ها بودند. آن‌ها بر این اندیشه بودند، که امپریالیسم آمریکا جز آن می‌توانست بکند و شاه هم باید «اصلاح» می‌شد. بی‌هوده نیست، که عباس عبدی اخیراً در مصاحبه‌ای با میترا شجاعی در پاسخ به این سؤال، که: «اگر آقای عباس عبدی بیست و نه سال به عقب برگردد، باز هم دست به اشغال سفارت آمریکا می‌زند یا خیر؟» پاسخ می‌دهد: «من معتقدم که اگر رفتاری که امروز در دنیا می‌شود، دفاعی که امروز به طور نسبی از

داشت، راه به جایی نبرد، تا سرانجام جمهوری اسلامی نهایت استفاده را از این واقعه برای تثبیت حکومت خود و گرفتن امتیاز از رقیب برد. از سوی دیگر، واقعه‌ی تسخیر سفارت آمریکا به حیثیت جهانی آمریکا لطمه زد و مقامات این کشور را به هر گونه تلاشی برای آزادی گروگان‌های آمریکایی واداشت. شکست طرح نظامی آمریکا موسوم به «دلنا» برای آزادی گروگان‌ها، در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹، که با سقوط هلی‌کوپترهای آمریکا در طوفان شن طبس هم‌راه بود، بیش از پیش رابطه‌ی آمریکا و جمهوری اسلامی را تیره ساخت و بهانه‌ی بیش‌تری به دست جمهوری اسلامی داد، تا خود را در مقابل مردم و فضای انقلابی‌ای که هنوز وجود داشت، مُحق جلوه بدهد و مخالفان خود را درهم بکوبد. هر چه آمریکا طرح‌های تحریم اقتصادی و اعمال فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بر علیه جمهوری اسلامی را بیش‌تر در دستور کار می‌گذاشت، و به سازمان‌دهی مخالفت با جمهوری اسلامی و منزوی کردن آن در منطقه و جهان ادامه می‌داد، به همان میزان نیز جمهوری اسلامی با شعارهای «ضد آمریکایی» خود، اوضاع داخلی را بیش‌تر کنترل می‌کرد و محکم‌تر از پیش می‌تازاند و برای «صدور انقلاب اسلامی» عربده می‌کشد. در واقع، آمریکا نقش عظیمی در تثبیت این حکومت بازی کرد و سایه‌ی منحوس آن را بر زندگی مردم ایران گسترده‌تر و متداوم‌تر گرداند.



حاکمان جمهوری اسلامی، در این میان، تصفیه حساب با رقبای خود را هم‌چنان به پیش می‌برند. زمزمه‌ی مذاکره با دولت آمریکا از سوی بخش‌هایی از حاکمیت، و به خصوص از سوی دولت موقت بازرگان، منجر به حُکم خمینی برای انحلال دولت موقت گردید. دولت موقت بازرگان را کنار گذاشتند و بنی‌صدر را به جای آن نشانندند، اما این یکی نیز در امان نماند. جلوگیری از

ادامه‌ی انقلاب، و سرکوب آن، می‌بایست به هر ترتیبی پیش می‌رفت. می‌بایست جلوی رشد سازمان‌های چپ و کمونیستی به شدیدترین وجه گرفته می‌شد. می‌بایست بر اعتراضات و مبارزات رو به رشد مردم دهنه زده می‌شد. می‌بایست مردم را به خانه‌ی خود بازگرداند و اگر مردم هم‌چنان می‌خواستند در صحنه‌ی سیاست حضور داشته باشند، جز تحت کنترل دار و دسته‌ی خمینی اجازه‌ی حضور نمی‌یافتند. اشغال سفارت آمریکا و شعارهای «ضد آمریکایی»، به این منظور، لازم می‌آمد. این عمل درست در شرایطی صورت گرفت، که مردم می‌دیدند آن انتظاراتی که از انقلاب خود داشتند، به وقوع نپیوسته است. آن چه که توده‌ی مردم ایران را به خیابان‌ها کشاند و زمینه‌های انقلاب ۵۷ را فراهم ساخت، اساساً احساسات ضد آمریکایی آن‌ها نبود، بلکه عوامل و فاکتورهای دیگری در وقوع انقلاب آن‌ها نقش داشتند، که اصولاً در شرایط یک حکومت سرمایه‌داری مستبد زیست دارند. آن چه بسیاری از کارگران و مردم به پاخاسته و بی‌خانمان ساکن «خارج از محدوده» را - که جرقه‌های ناآرامی‌های بعدی و انقلاب را زدند - به خیابان‌ها آورد، آن نبود که خمینی می‌گفت: «تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست.» آن چه که آن‌ها را به خیابان کشید، نه شعار «شاه سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا»، بلکه دست‌مزدهای پایین، فقر، گرسنگی و بی‌خانمانی آن‌ها



دموکراسی می‌شود، مخالفتی که با استبداد می‌شود، دفاعی که از حقوق بشر می‌شود، اگر همان موقع دنیا در برابر رژیم شاه پیشه کرده بود، اساساً شاید این رژیم همان سال ۳۲ اصلاح می‌شد و اصلاً دیگر نیازی به انقلاب و این طور چیزها نبود. شاید من هم مثل هزاران دانش‌جوی دیگر همان مسیر تحصیلی عادی را طی می‌کردم و از مسیر عادی داخل سیاست می‌شدم یا می‌رفتم توی شغل خودم.» (تاکید از من است.) صد البته که منظور ایشان از «دنیا»، همان حکومت آمریکا و متحدان آن است. چه اگر منظور واقعا دنیای آزاد، مترقی و پیش‌رفته بود، باید نتیجه‌گیری دیگری می‌شد و آن این که، نیاز به انقلاب به مثابه یک تغییر و تحول پایه‌ای به منظور ایجاد یک جامعه‌ی آزاد و برابر و زندگی آسوده و مرفه آحاد آن حتماً ضرورت می‌یافت. و بدین ترتیب، و به تبع آن، نیز «اصلاح» شاه بی معنی می‌شد و از دستور کار خارج می‌گردید!

امروزه برخی از سینه‌چاکان ماجرای اشغال سفارت و گروگان‌گیری، به خاطر دعوای درون خانوادگی جمهوری اسلامی، پرده از بسیاری از انگیزه‌های این واقعه برمی‌دارند و به صراحت از عواملی که در شکل‌گیری این اقدام نقش داشتند، سخن می‌گویند. ابراهیم اصغرزاده از دانش‌جویان «پیرو خط امام» می‌گوید: «تصرف سفارت آمریکا، در حقیقت راهی بود که از طرفی مسایل داخلی ما را حل می‌کرد، یعنی با دولت موقت برخورد داشت... به همین دلیل بود، که ما قبل از تصرف لانه‌ی جاسوسی تحلیل می‌کردیم با تصرف سفارت آمریکا، دولت وقت هم ساقط خواهد شد و این تحلیل درست از آب در آمد.» وی می‌گوید: «سه تن از نمایندگان انجمن‌های اسلامی (از جمله من) و از دانش‌گاه‌های پلی تکنیک، تهران و شریف طرحی را آوردند در دفتر تحکیم وحدت. آن طرح، طرح تسخیر سفارت آمریکا بود. در اواخر تابستان ۵۸، این طرح را پیشنهاد کردیم و تحلیل‌مان را هم از اوضاع و شرایط سیاسی که توجیه‌کننده‌ی طرح بود، ارائه دادیم. و از اوایل آبان ماه، جلسات برنامه‌ریزی و طراحی جزئیات عملیات به طور مستمر تشکیل می‌شد. با توجه به حساسیت موضوع، سعی می‌کردیم جلسات به طور کاملاً سری و در جاهای مختلف تشکیل شود. چون اگر طرح ما لو می‌رفت، از دو طرف تهدید می‌شدیم. یکی این که اگر گروه‌هایی مثل منافقین یا چریک‌های فدایی از طرح ما باخبر می‌شدند، با توجه به انسجام و سازمان‌دهی که داشتند، زودتر از ما به اقدام مشابهی دست می‌زدند و ابتکار عمل را در دست می‌گرفتند. طرف دیگر هم دولت موقت بود، که با توجه به حساسیتی که به آمریکا داشت و از نظر عرفی هم مسئول امنیت سفارت‌خانه‌های خارجی بود، اگر متوجه می‌شد، به شدت برخورد می‌کرد. به همین دلیل، تلاش می‌کردیم که جلسات به شکل کاملاً مخفیانه‌ای تشکیل شود.»

ناگفته نماند، که در میان دانش‌جویان مسلمان مخالفت‌هایی نیز برای اشغال سفارت صورت گرفت. برخی معتقد بودند، که مهم‌ترین مسأله‌ی دانش‌جویان مسلمان، برخورد پیگیرانه و همه‌سویه با «انحراف اعتقادی» در دانش‌گاه‌هاست و باید دانش‌گاه‌ها را از وجود افراد بی‌دین پاک‌سازی نمود. و طرح اشغال سفارت آمریکا، یک بحث انحرافی است و راه پاک‌سازی دانش‌گاه‌ها را می‌بندد. اما در واقعیت امر، اشغال سفارت آمریکا به این امر نیز پرداخت. و سرانجام، «انقلاب فرهنگی» و پاک‌سازی دانش‌گاه‌ها، همان چهارراه تلاقی‌ای بود که این دو دسته از دانش‌جویان مسلمان را بار دیگر به هم پیوند زد.

استانفیلد ترنر، رییس سازمان سیا، در مصاحبه با «لس آنجلس تایمز»، در اواخر اسفند ۱۳۵۷، نگرانی خود را درباره‌ی نیروهای چپ جامعه‌چین اظهار کرده بود: «ایران بین دو قطب قرار گرفته است: از یک سو، دولت بی طرف بازرگان و از سوی دیگر، مذهبی‌های متعصب.» وقتی از وی

سؤال شد، که کدام یک از این‌ها پیروز می‌شوند، گفته بود: «هیچ کدام، پیروزی نهایی با چپ‌گرایان است؛ زیرا آن‌ها سازمان خوب دارند و مسلح‌اند. در حالی که بین دو گروه اول شکاف وجود دارد. چپ‌گرایان می‌کوشند از این شکاف استفاده کنند و جا پای خود را محکم سازند.» وحشت از این که نیروهای چپ و کمونیست نفوذ بیش‌تری بیابند و تمایلات انقلابی مردم را به سوی درستی هدایت کنند، آن فصل مشترکی بود که همه‌ی جریان‌های سیاسی، چه موافق و چه مخالف سفارت‌گیری، چه سعدآباد نشین و چه کاخ سفید نشین، و چه گرد آمده در خانه‌های تیمی مجاهد و توده‌ای، همه و همه را به یک دیگر متصل می‌کرد. مبارزه با کمونیسم و نیروهای انقلابی چپ، مخرج مشترک همه‌ی این‌ها بود. اگر چه ظاهراً مسأله‌ی سفارت‌گیری می‌بایست بر روی روابط ایران و آمریکا تأثیر تعیین‌کننده‌ای می‌داشت، اما رابطه‌ی جمهوری اسلامی و دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریگان تا آن جا بهبود یافت که رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیت ملی دولت آمریکا، به ایران فرستاده شد و به نمایندگی از سوی دولت آمریکا خواهان ارتباط با جناح «میانه رو» و «عمل‌گرا»ی درون حکومت اسلامی گردید. آن چه که متعاقب افشای سفر مک‌فارلین و اهداف آن پیش آمد، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد، که انتخاب ریگان به ریاست جمهوری آمریکا بخشا مدیون جمهوری اسلامی بود. و در نتیجه، بهبود روابط فیما بین در زمان ریاست جمهوری ریگان دور از انتظار نبود. در دوران ریاست جمهوری کارتر، تلاش‌های دولت دموکرات برای آزادی گروگان‌های آمریکایی نتیجه نداد و این مسأله، عامل تضعیف دولت کارتر و دموکرات‌ها و تقویت موضع جمهوری خواهان گردیده بود. این امر را حتا کسانی چون عباس عدوی و دیگر یارانش نیز اذعان می‌دارند. همان کسانی که اکنون چهار نعل می‌کوشند، تا به بهانه‌ی «تنش زدایی» در روابط بین ایران و آمریکا، حمایت آمریکا و غرب را برای جمهوری اسلامی تضمین کنند. آن هم به کمک یاران اصلاح طلب و لیبرال و دیگر نیروهایی که در تقویت جناح‌هایی از حکومت از هیچ عملی ابا ندارند. غافل از این که جریان‌های اصلاح طلب و لیبرال، که در طی دوران ریاست جمهوری خاتمی در حکومت بودند، آزمایش خود را پس داده‌اند. آن‌ها هم چون صاحبان چک برگشت خورده‌ای هستند، که هیچ موجودی‌ای در انبان ندارند تا آن را تأمین نمایند. تا آن جا که به سرکوب و مقابله با خواست‌های توده‌ی مردم مربوط می‌شود، دار و دسته‌ی پر و پا قرص خط‌امام عملاً فرقی با اصلاح طلبان ندارند. اگر در دوران اولیه‌ی انقلاب، حکومت خمینی به سرعت در حال از دست دادن پایگاه خود در جامعه بود و برای جلوگیری از این امر به سیاست ضد آمریکایی متوسل شده بود و به دشمنی با آمریکا برای حفظ «مشروعیت» خود نیاز داشت؛ امروز نیز کل رژیم اسلامی دوستی با آمریکا را از همین درجه می‌نگرد. «تنش زدایی» در روابط جمهوری اسلامی با آمریکا و دیگر کشورهای غربی، فقط به این منظور است که قدرت بلامنازع جمهوری اسلامی در منطقه به رسمیت شناخته شود.

دوستی یا دشمنی جمهوری اسلامی با آمریکا، هیچ نفعی برای مردم به بار نیاورده و نخواهد آورد. کما این که مردم ایران از مسأله‌ی سفارت‌گیری هیچ سودی نبردند و از حل آن نیز. اشغال سفارت آمریکا در واقع سرآغازی بود برای نابودی و سرکوب آزادی‌های نیم‌بندی که مردم در یک سال اول انقلاب و با گشایش نسبی فضای سیاسی در سطح جامعه کسب کرده بودند. سرکوبی که با تکیه بر جنگ ایران و عراق ادامه یافت و هنوز هم پیش می‌رود.

مارس ۲۰۰۹

